سال قبل خانم فون تروتا، فیلمساز زن آلمانی که سابقه ساختن فیلم رزا لوکزامبورگ را در کارنامه خود دارد، فیلم جدید خود را در مورد هانا ارنت، فیلسوف معروف المانی-یهودی قرن گذشته، به نمایش گذاشت. متأسفانه این فیلم بسیار جالب در سطح وسیعی در کشورهای مختلف به پرده سینِما نرفت. اما با گذشت یک سال، هم‌اکنون این فیلم در دسترس همگان، از طریق اجاره، می باشد. در این فیلم خانم فون تروتا به بررسی دیدگاه ارنت در مورد شر مبتذل و دادگاه ایشمن می پردازد. در اینجا مقاله‌ای از جودیت باتلر فیلسوف و فمنیست معروف آمریکایی در مورد هانا ارنت و ایشمن را میتوانید بخوانید.

هانا ارنت به مصاف ادولف ایشمن می رود

اثر: جودیت باتلر

برگردان: رضا جاسکی

پنجاه سال پیش، هانا ارنت نویسنده و فیلسوف، شاهد پایان محاکمه ادولف ایشمن، یکی از چهره‌های اصلی برپایی هولوکاست بود. ارنت با پوشاندن محاکمه اصطلاح «شر مبتذل» را سکه زد، اصطلاحی که از آن پس به چیزی شبیه یک کلیشه روشنفکرانه بدل شد. اما واقعاً منظور او چه بود؟
چیزی که مطمئناً منظور ارنت نبود، عادی شدن شر بود، یا اینکه ایشمن و دار و دسته نازیش یک جرم عادی را مرتکب شده بودند. در واقع، او می-پنداشت که آن جرم و جنایت استثنایی بود، هر چند نه بی سابقه، و در نتیجه قضاوت حقوقی اش نیاز به یک رویکرد جدیدی داشت.
آن چنانکه او تأکید می نمود، حداقل دو چالش در قضاوت حقوقی آن، و پس از آن بطور کلی چالشی در فلسفه اخلاق وجود داشت. اولین مشکل مربوط به قصد و نیت قانونی است. آیا برای گناهکار شناختن ایشمن، دادگاه می بایست ثابت کند که وی قصد ارتکاب نسل کشی را داشته است؟ استدلال او این بود که ایشمن می‌توانست فاقد «قصد» باشد از آن رو که او نمی توانست در مورد جنایتی که متعهد شده بود فکر کند. ارنت فکر نمی‌کرد که ایشمن بدون شعور اقدام به عمل کرده باشد، اما او اصرار داشت که اصطلاح «تفکر» باید برای حالت فکورانه عقلانیت اختصاص داده

شود.
او کنجکاو بود که بداند آیا نوع جدیدی از ذهنیت تاریخی با ناسیونال سوسیالیسم امکان‌پذیر شده بود که انسان‌ها سیاست را اجرا می کردند، اما دیگر «نیتی» به معنای عادی کلمه نداشتند. از نظر او داشتن «نیت» ، تأمل در مورد عمل خویش به عنوان یک موجود سیاسی است، که زندگی و تفکرش وابسته به زندگی و تفکر دیگران می باشد. بنابراین، در درجه اول، او ترس این را داشت که آنچه که مبتذل و «پیش پا افتاده» شده بود، خود فکر نکردن بود. این حقیقت به هیچوجه مبتذل و پیش پا افتاده نبوده، بلکه بی سابقه، تکان دهنده و اشتباه بود.
ارنت با نوشتن در مورد ایشمن، در تلاش آن بود آنچه که مایه بی سابقگی نسل کشی نازیها بود را درک کند-نه برای آنکه موضوعی استثنایی برای اسرائیل ایجاد کند، بلکه برای انکه بتواند جنایت بر علیه انسانیت را بفهمد، انسانی که می‌بایست نابودی یهودیان، کولی ها، همجنسگرایان، کمونیستها، معلولین و بیماران را اعتراف کند. دقیقاً قصور در تفکر، قصور در توجه به اهمیت و ارزشی که فکر کردن را ممکن می‌ساخت بود، بنابراین تخریب و جابجایی کل جمعیت، نه فقط حمله به آن گروههای مشخص، بلکه خود انسانیت بود.در نتیجه، ارنت به این موضوع اعتراض داشت که یک دولت-ملت مشخص [اسرائیل-یهودیت]، بطور اختصاصی محاکمه ایشمن را به نام مردم خود انجام می داد.
برای ارنت در این برهه تاریخی عقلانی کردن و آمادگی برای جنایات ضد بشری ضروری شد، و این بطور ضمنی تعهد به ایجاد ساختارهای جدید قانون بین‌المللی بود. بنابراین اگر جنایت علیه بشریت «پیش پا افتاده» بود، این دقیقاً به این خاطر بود که جنایت بطور روزمره و سیستماتیک صورت می گرفت، بدون آنکه بقدر کافی از آن نامی برده شود و یا مخالفتی با آن گردد. به عبارتی وی با عنوان نمودن «پیش پا افتاده» برای جنایت علیه بشریت، تلاش می‌نمود این نکته را خاطر نشان سازد که چگونه جنایت برای جنایتکاران بدون نفرت اخلاقی و خشم و مقاومت سیاسی، پذیرفته، عادی و اجرا می شد.
اگر چه ارنت معتقد بود که درک موجود از قصد و نیت قانونی و دادگاههای جنایی ملی برای قضاوت جنایات نازیها نامناسب بود، اما مضاف بر آن، او می پنداشت که نازیسم به اندیشیدن و تفکر هجوم برده بود. دیدگاههای او بلافاصله بر جایگاه و نقش فلسفه در قضاوت نسل کشی افزود؛ وی خواهان شکل جدیدی از اندیشه سیاسی و قضایی بود که او باور داشت

می تواند تضمین کننده هم تفکر و هم حقوق یک جامعه متنوع بـی انتهـای جهانی برای حفاظت درمقابل تخریب باشد.
آنچه که مبتذل و پیش افتاده گردید- و البته بطور حیـرت امیـزی-فقدان تفکـر بود. البته در یـک نقطـه فقـدان تفکـر دقیقـاً نـام جنـایتی اسـت کـه ایشـمن مرتکب میشود. ما ممکن است در لحظه اول فکـر کنیـم کـه ایـن روشـی پـر جنجال برای توصیف جرم و جنایت هولناک او میباشد، اما از نظر ارنت، نسل کشی نتیجه فقدان تفکر است و یا مطمئناً می‌تواند باشد.
البته واکنش اولیه به چنین ادعای ساده و بی تکلف می‌تواند این باشد کـه ارنت قدر تفکر را دست بالا می‌گرفت یا اینکه وی درجه بالایی از تفکر را مـد نظر داشت که بـا حالت‌هـای مختلـف تامـل، مـن مـن کـردن، پچ‌پـچ آرام کـه همان نام را دارند، مطابقت ندارد.
در واقـع، کیفـر خواسـت علیـه ایشـمن فراتـر از آدمـی در جهـانی تـاریخی، جائیکه تفکر واقعی محو شده بود، می‌رود و در نتیجه جنایت علیـه بشـریت به طور فزاینده ای «فکر کردنی» شد. تخریب فکـر دسـت در دسـت تخریـب سیستماتیک مردم عمل می نمود.
از آنجا که ارنـت بـر نـاتوانی ایشـمن در فکـر کـردن بـه عنـوان روشـی بـرای نامیدن بزرگترین جنایت او تمرکز میکند، این کاملاً روشـن اسـت که او معتقـد باشد که دادگاههای اسرائیلی بـه انـدازه کـافی فکـر نکـرده و بـدنبال یـافتن راهی برای اصلاح اقدام قانونی آن‌ها بود. هر چند کـه ارنـت بـا حکـم نهـایی دادگاه موافقت کرد، یعنی اینکه ایشمن باید به مرگ محکوم شود، امـا او بـا استدلالهایی که در دادگاه مطـرح میشـد و بـا نمـایش مضـحک خـود دادگـاه مخالفت داشت. او معتقـد بـود کـه دادگـاه مـی بایسـتی بـر اعمـالی کـه او مرتکب شده است متمرکز شود، اعمالی که شـامل ایجـاد سیاسـت نسـل کشی شده بود.
ارنت مانند یوسال روگات فیلسوف حقوق قبل از خود فکر نمی‌کرد که تاریـخ ضدیت با یهودیان و یـا حـتی بطـور مشـخص ایـن ضـدیت در آلمـان می‌توانـد محاکمه شود. او مخالف آن بود که ایشمن بز بلا گردان شود؛ او از بعضی از روشهایی که اسرائیل از محاکمه برای تحکیم و مشروعیت اختیارات قانونی و ارمانهـای ملـی خـود اسـتفاده مـی نمـود، انتقـاد مـی کـرد. او چنیـن می‌انگاشت که دادگاه در فهم و درک انسان و اعمالش شکسـت خـورد. یـا فرد برای مقابله با نازیسم و اقـدام هـر نـازی ایسـتادگی مـی کـرد، و یـا در نهایت فردی بیمار گونه در نظر گرفتـه مـی شـد. چنیـن بنظـر می‌رسـید کـه برای دادستان مهم نبود که این دو تفسیر در اصل بـا هـم در تضـاد بودنـد. او

اعتقاد داشت که دادگاه ضرورت انتقاد از ایده گناه جمعی را ایجاب می کرد، و نیز همچنین، تأمل و غور گسترده‌تری در مورد چالش های مشخص تاریخی مسئولیت اخلاقی تحت دیکتاتوری را طلب می نمود. البته او ایشمن را بخاطر ناتوانی در انتقاد از قانون جاری و مرسوم سرزنش میکرد، یعنی ناتوانی از فاصله گرفتن از الزاماتی که قانون و سیاست بر او تحمیل کرده بود؛ یا به عبارتی او ایشمن را بخاطر اطاعتش، ناتوانی در انتقاد و نقصان تفکر مقصر میدانست.
اما بیش از این، او ایشمن را بخاطر ناتوانی در تشخیص این موضوع نیز محکوم می‌کرد که تفکر آمیزش موضوع در یک گروه و یا جمع است که نمی‌توان انرا از طریق اهداف نسل کشی تقسیم کرد. به نظر او موجود بدون فکر میتواند به سمت نسل کشی کشیده شود و یا مرتکب بدان گردد. البته، آن‌ها میتوانند چنین افکاری داشته، یا نسل کشی را تدوین و یا اجرا نمایند، همانطور که ایشمن بوضوح مرتکب شد، اما از نظر او چنین محاسباتی را نمی‌توان فکر کردن نامید. ما ممکن است سؤال کنیم، چگونه فکر کردن هر فکری، «من» را به عنوان بخشی از «ما» در هم می امیزد به گونه‌ای که نابودی بخشی از کثرت زندگی انسانی، نه فقط به معنی نابودی خود فرد، که اساسا به مثابه پیوندی با آن کثرت درک می شد، بلکه همچنین منجر به نابودی همه شرایط خود اندیشه می گردد.
سؤالات بسیارند: آیا فکر کردن بایستی به مثابه یک فرایند روانی درک شود یا، واقعا چیزی که بتوان انرا بدرستی توصیف کرد، یا فکر کردن به معنای ارنتی همیشه نوعی تمرین در قضاوت نمودن است، و در یک عمل هنجاری و قاعده ای در هم امیخته می شود. اگر «من» که فکر میکند بخشی از یک «ما» می‌باشد و اگر «من» فکر می‌کند که متعهد به حفظ «ما» است، چگونه ما رابطه بین «من» و «ما» را درک می‌کنیم و چه پیامدهای مشخصی، فکر کردن برای قواعد حاکم بر سیاست و بویژه رابطه انتقادی با قانون جاری دارد؟
کتاب ارنت در مورد ایشمن بسیار ستیزه جویانه است. اما ارزش یادآوری را دارد که وی فقط مسأله دادگاههای اسرائیل و روشی که آن‌ها ایشمن را به مجازات مرگ محکوم نمودند، را مطرح نمی کند. او همچنین خود ایشمن را بخاطر فرموله کردن و اطاعت از مجموعه‌ای از قوانین مضر نیز سرزنش می نماید.
یکی از ویژگی‌های بلاغی کتاب وی در مورد ایشمن این است که مکررا، به نزاع با خود او ختم می شود. در اکثر موارد، ارنت از دادگاه و او به عنوان

شخص سوم گزارش می دهد، اما لحظاتی وجود دارند که ارنت وی را مستقیماً مورد خطاب قرار می دهد، البته نه در دادگاه بلکه در متن خود. یکی از چنین مواردی وقتی است که ایشمن ادعا می‌کند که او در اجرای راه حل نهایی فقط به عنوان فرمانبردار عمل کرده است، و اینکه او چنین حکم اخلاقی را از خواندن کانت استنتاج کرده بود.
ما میتوانیم تصور کنیم که چنین لحظه‌ای برای ارنت چقدر تکان دهنده به شکلی مضاعف بوده است. اینکه ایشمن احکام هولوکاست را فرموله و اجرا کرده بود، قطعاً به اندازه کافی بد بود، اما گفتن اینکه، همچنان که او گفت، که در تمام طول عمر خود بر اساس احکام کانتی زندگی کرده است، ازجمله اطاعتش از اقتدار نازیها، دیگر بیش از حد بود. او در تلاش برای توضیح نسخه کانتی خود به «وظیفه» متوسل شد. ارنت نوشت: «اشکارا، این تکان دهنده و شنیع و غیر قابل درک بود، چرا که فلسفه اخلاق کانت چنان بدقت به قضاوت آدمی وابسته است که اطاعت کورکورانه را غیر ممکن می سازد.»
ایشمن در توضیح تعهدات کانتی خود حرفهای متناقضی زد. او از یک طرف، توضیح می‌دهد که: «منظور من از تذکر در مورد کانت این بود که اصل اراده من همیشه باید به گونه‌ای باشد که بتواند به اصل قوانین کلی تبدیل شود.» و با این وجود، او خود اذعان می‌کند که وقتی او مسئول اجرای هولوکاست شده بود، او از زندگی بر اساس اصول اخلاقی کانت دست کشید. ارنت توضیح خود ایشمن را نقل می کند: «او دیگر 'آقای اعمال خود' نبود ،و... او 'قادر به تغییر هیچ چیزی نبود'».
هنگامی که ایشمن در میان توضیح مبهم خود امر مطلق را چنین فرموله می‌کند که فرد باید طوری عمل کند که پیشوا انرا تائید نماید، و یا به گونه‌ای که خود پیشوا بدان عمل می نماید، ارنت جواب سریعی می دهد درست مثل اینکه بخواهد صدایش را به او برساند: «مطمئن باشید، کانت هرگز قصد گفتن چنین چیزی را نداشته است، بر عکس، برای او هر کسی، از لحظه‌ای که شروع به عمل می نماید، یک قانونگذار محسوب می شود؛ فرد با استفاده از «عقل عملی» خود اصولی را می‌یابد که می‌توانند و می باید اصول قانونی باشند.»
ارنت این تمایز بین عقل عملی و اطاعت را در ایشمن در اورشلیم در سال مطرح ۱۹۶۳ می‌کند و هفت سال بعد او مجموعه سخنرانی‌های مؤثر خود در مورد فلسفه سیاسی کانت در مدرسه جدید تحقیقات اجتماعی در شهر نیویورک را آغاز می کند. به گونه ای، ما می‌توانیم بسیاری از کارهای

بعدی ارنت، از جمله کار وی در مورد رضایت، قضاوت و مسئولیت، به شکل بحث مطولی با ایشمن در مورد قراءت صحیح کانت، تلاش مشتاقانه وی برای اصلاح کانت از تفسیر نازیستی ان و برای جمع اوری متون کانت، درست بر علیه مفهوم اطاعت بی قید و شرط در پشتیبانی از یک قانون جنایی و رزیم فاشیستی را درک می کنیم.
از بسیاری از جهات، رویکرد ارنت بخودی خود بسیار شگفت انگیز می-باشد، از آنجا که وی در میان بسیاری از چیزهای دیگر تلاش دارد تا از رابطه بین یهودیان و فلسفه آلمانی در برابر آن‌هایی که در فرهنگ و اندیشه آلمانی بذر ناسیونالیست سوسیالیسم را میابند، دفاع کند. در این راه، دیدگاه او یاداور هرمان کوهن می‌باشد که در اوایل قرن بیستم به شکل غم انگیزی استدلال می‌کرد که یهودیان در آلمان امنیت و تعلقات فرهنگی بیشتری نسبت به هر پروژه صهیونیستی که آن‌ها را به فلسطین ببرد، خواهند یافت.
جهان شمولی اندیشه کوهن متعلق به فلسفه آلمانی بود، تا اینکه بفکر مدلهای بین‌المللی و جهانی باشد که ممکن بود بتواند الترناتیوی برای هر دو ملت-دولت را فراهم کند. ارنت ساده لوحی کوهن را نداشت و حافظ انتقاد مهمی از ملت-دولت بود. او پروژه کوهن را در یک فلسفه سیاسی و اجتماعی جدید بگونه ای تازه فرمول بندی کرد: صادقانه ماندن با کانت و یا ، دقیقتر، او را در شکل تازه ای برای یک فلسفه سیاسی و اجتماعی معاصر فرموله بندی کردن واقعاً می‌توانست ایشمن و دار و دسته اش را متوقف کند، و ابن می‌توانست نوع جدیدی از دادگاه نسبت به آنچه که وی در اورشلیم شاهدش بود را ایجاد کند، و نیز این می‌توانست رهایی بخش رسالت فلسفی آلمانی-یهودی باشد، آنچه که او تلاش کرد با خود به نیویورک اورد.
آنچه که پیش پا افتاده و مبتذل شده بود، حمله به اندیشه بود، و این بخودی خود، برای او ویرانگر و دارای اهمیت بود. برای ما قابل توجه است که بدون شک ارنت اعتقاد داشت که فقط فلسفه می‌توانست جان میلیونها انسان را نجان دهد.

بر گرفته از نشریه گاردین،۲۹ اگوست ۲۰۱۱